

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی حضرت امیر المؤمنین علیؑ

(۳)

جانشینی و رحلت پیامبر ﷺ

نویسنده:

علی ریخته گرزاده تهرانی

نام جزوه : تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (۳)

موضوع : جانشینی و رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

نویسنده : علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : [www.hedayatgar.ir](http://www.hedayatgar.ir)

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	بیک و نماینده‌ی مخصوص پیامبر ﷺ
۹.....	جانشینی پیامبر ﷺ
۱۵.....	جریان غدیر خم
۲۶.....	۲۵ سال سکوت
۳۲.....	نخستین برگ ورق می خورد
۳۶.....	چرا پیشنهاد ابوسفیان و عباس رد شد؟
۳۹.....	خودآزمایی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیگ و نماینده‌ی مخصوص پیامبر ﷺ

پیامبر گرامی ﷺ در طول رسالت بیست و سه ساله خود، گاهی به صورت کنایه و اشاره و در موارد زیادی با صراحت، لیاقت و شایستگی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را برای پیشوایی و زمامداری امت به مردم یادآوری می‌فرمود و افرادی را که احتمال می‌داد پس از درگذشت وی با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، در افتند و از در مخالفت با او درآیند نصیحت می‌فرمود و احیاناً آنان را از عذاب الهی می‌ترساند. با اینکه مکرر در برابر پیشنهادهای افرادی مثل رئیس قبیله‌ی بنی عامر و حاکم «بمامه» که می‌گفتند ما حاضریم مسلمان شویم و قبیله‌ی ما که قبیله‌ی بزرگی است در اختیار شما قرار گیرد، مشروط به آنکه بعد از شما جانشینی شما با فردی از قبیله‌ی ما باشد، می‌فرمود:

این امر در اختیار خداست و هر کس را برای این کار انتخاب کند او جانشین من خواهد بود.

ولی در مورد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در موارد متعدد با صراحت و به صورت آشکار می‌فرمود: او بعد از من جانشین من است مثل روز اوّل دعوت که خویشان خود را به مهمانی به‌خانه‌ی خود دعوت فرموده بود و مثل روز غدیر که در یک اجتماع هشتاد هزار نفری یا بیشتر دست حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و او را به مردم معرفی فرمود و تکلیف مردم را در این مورد روشن ساخت.



علاوه بر این موارد، گاهی پیامبر ﷺ بعضی کارهای سیاسی را به حضرت علی علیه السلام واگذار می‌کردند و از این طریق افکار جامعه‌ی اسلامی را برای پذیرش ولایت آن حضرت آماده می‌ساخت.

از باب نمونه جریان زیر را بررسی می‌کنیم:

بیش از بیست سال بود که منطق اسلام درباره‌ی شرک و دوگانه پرستی در سرزمین حجاز و در میان قبایل عرب انتشار یافته بود و اکثر مردم آن مناطق نظر اسلام را درباره‌ی بت پرستی شنیده و می‌دانستند که بت پرستی یک تقلید کورکورانه از نیاکان است و آن بت‌ها که در برابر آن خضوع می‌کردند، نمی‌توانستند سودی به‌حال آن‌ها داشته باشند و حتی نمی‌توانستند در برابر حمله‌ی دشمن از خود دفاع کنند.

در این میان گروهی که وجدان بیدار و دل روشن داشتند فرمایش‌های پیامبر ﷺ را به‌جان و دل پذیرفتند مخصوصاً بعد از فتح مکه که مسلمانان با آزادی کامل توانستند منطق اسلام را به‌گوش توده‌ی مردم به‌ویژه جوان‌ها برسانند، ولی گروهی متعصب و نادان هنوز حاضر نبودند دست از این کار غلط خود بردارند و عادت زشت بت پرستی و پیروی از اوهام و خرافات را کنار بگذارند.

حالا وقت آن رسیده بود که پیامبر ﷺ هر نوع مظاهر بت پرستی و اعتقادات نادرست را با قدرت درهم بکوبد و این اندیشه را می‌بایست در اجتماع بزرگ مردم حجاز به‌گوش آنان برساند، و آن اجتماع، تنها در مراسم حج و

بزرگترین روز حج یعنی عید قربان و در سرزمین منی<sup>۱</sup> بود، و از سوی پروردگار متعال مأمور شد که خود آن حضرت یا شخص دیگری قسمتی از سوره‌ی «توبه» که آیات اولیه آن نشان دهنده‌ی بیزاری خدا و پیامبر ﷺ از مشرکان است را در آن اجتماع بزرگ بخوانند و با صدای بلند به بت پرستان حجاز اعلام کنند که باید وضع خود را تا چهار ماه دیگر روشن کنند که اگر در این مدت به آیین توحید گرویدند در زمره‌ی مسلمانان قرار خواهند گرفت. و همچون دیگران از مزایای مادی و معنوی اسلام بهره‌مند خواهند بود ولی اگر بر لجاجت و دشمنی خود باقی ماندند پس از چهار ماه باید آماده‌ی نبرد شوند و بدانند که در هر جا دستگیر شوند کشته خواهند شد.

آیات سوره‌ی براءت «توبه» هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ تصمیم به شرکت در مراسم حج نداشتند زیرا سال پیش از آن که سال فتح مکه بود در مراسم حج شرکت کرده بودند و در نظر داشتند که در سال آینده که بعدها آن را «حجّة الوداع» نامیدند باز در این مراسم شرکت کنند، بنابراین ناچار بودند کسی را برای ابلاغ پیام الهی انتخاب کنند. نخست ابوبکر را به حضور طلبیده و قسمتی از آغاز سوره‌ی «توبه» یعنی همان آیات مربوط به «براءت» را به او آموخته و او را با چهل نفر روانه‌ی مکه ساختند تا در روز عید قربان این آیات را برای آنان بخواند.

ابوبکر راه مکه را در پیش گرفت که ناگهان وحی الهی نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که این پیام را باید خود پیامبر ﷺ و یا کسی که از



خود اوست به مردم برساند و غیر از این دو نفر کسی برای این کار صلاحیت ندارد.<sup>۱</sup>

اکنون باید دید این فردی که از دید وحی از اهل بیت پیامبر ﷺ است و این جامه بر اندام او دوخته شده کیست؟

چیزی نگذشت که پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی عَلِيٌّ را احضار کرده و به او فرمان داد که راه مکه را در پیش گیرد و ابوبکر را در راه دریابد و آیات را از او بگیرد و به او بگوید که وحی الهی پیامبر ﷺ را مأمور ساخته است که این آیات را باید خود پیامبر ﷺ و یا فردی از اهل بیت عَلَيْهِمُ او برای مردم بخواند و از این جهت انجام این کار به وی محول شده است.

حضرت علی عَلِيٌّ با جابر و گروهی از یاران رسول خدا ﷺ در حالی که بر شتر مخصوص پیامبر ﷺ سوار شده بود راه مکه را پیش گرفت و سخن آن حضرت را به ابوبکر رسانید، او نیز آیات را به حضرت علی عَلِيٌّ تسلیم کرد.

امیرمؤمنان عَلِيٌّ وارد مکه شده و در روز دهم ذی حجه بالای «جرمه عقبه»<sup>۲</sup> با صدای بلند و رسا، سیزده آیه اول سوره‌ی «توبه» را قرائت کرد و قطعنامه‌ی چهار ماده‌ای پیامبر ﷺ را به گوش تمام شرکت کنندگان رسانید همه‌ی مشرکان فهمیدند که تنها چهار ماه مهلت دارند که تکلیف خود را با حکومت اسلام روشن کنند.

۱- سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۵۴۵

۲- آخرین ستونی است که در وسط منی قرار دارد و روز عید باید حجاج به آن سنگ بزنند



آیات قرآن و قطعنامه‌ی پیامبر ﷺ تأثیر عجیبی در افکار مشرکین داشت و هنوز چهار ماه سپری نشده بود که مشرکان دسته به دسته به آیین توحید روی آورده و سال دهم هجرت به آخر نرسیده بود که شرک در حجاز ریشه کن شد. گرچه برخی از مسلمانان، این جریان را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند مثلاً گفته‌اند چون ابوبکر مظهر شفقت و نرمی بود ولی حضرت علی عَلِيٌّ مظهر قدرت و صلابت، از این جهت خداوند او را برای این کار مصلحت دید، ولی به نظر می‌رسد که اینگونه توجیحات مناسب نیست زیرا فرمایش خود پیامبر ﷺ کاملاً علت تغییر مأمور را روشن می‌کند زیرا بعد از آنکه ابوبکر به مدینه برگشت و از حضرتش گله کرد پیامبر ﷺ با لحن دلجویانه فرمودند که بیک الهی رسید و گفت که جز من و یا کسی که از خود من است، دیگری برای این کار صلاحیت ندارد.<sup>۱</sup>

آنچه از فرمایش حضرت به طور صریح و روشن استفاده می‌شود این است که چون حضرت علی عَلِيٌّ از خانواده‌ی پیامبر ﷺ بلکه از خود او بود، به فرمان الهی او را برای این کار برگزید و اگر بخواهیم در این حادثه تاریخی بی طرفانه داوری کنیم باید بگوئیم که پیامبر ﷺ به امر الهی قصد داشت در دوران حیات دست حضرت علی عَلِيٌّ را در مسائل سیاسی و امور مربوط به حکومت اسلامی باز بگذارد تا مسلمانان آگاه شوند و عادت کنند که پس از غروب خورشید رسالت، در امور حکومتی باید به حضرت علی عَلِيٌّ مراجعه کنند و پس از پیامبر اسلام ﷺ برای این امور فردی شایسته تر از حضرت علی عَلِيٌّ نیست.



زیرا آشکارا دیدند که یگانه کسی که از طرف خدا برای اعلام برائت و بیزاری از مشرکان که مکه از شئون حکومت است، منصوب شد همان حضرت علی عَلِيٍّ بود.

### جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

درباره‌ی خلافت و جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو نظریه مختلف در بیان مسلمانان وجود دارد:

یک نظریه همان چیزی است که دانشمندان شیعه از قرآن و فرمایش‌ها و رفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استفاده کرده‌اند و آن این که خلافت یک منصب الهی است که از جانب خداوند به شایسته‌ترین و داناترین فرد امت اسلامی داده می‌شود و به عبارت دیگر فرق بین پیامبر و امام این است که پیامبر پایه گذار شریعت از طریق نزول وحی و دارنده‌ی کتاب است ولی امام گرچه هیچکدام از این منصب‌ها را ندارد ولی ضمن اینکه عهده دار حکومت و زمامداری است بیان کننده و بازگو کننده‌ی آن قسمت از دین است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اثر نبودن فرصت و یا نامساعد بودن شرایط، موفق به بیان آن‌ها نشده و بیان آن‌ها را به عهده‌ی جانشینان خود نهاده است.

بنابراین، خلیفه از نظر شیعه، نه تنها حاکم وقت و زمامدار اسلام و مجری قوانین و حافظ حقوق و نگهبان مرزهای کشور است بلکه روشنگر نقطه‌های مبهم و مسائل دشوار مذهبی و تکمیل کننده‌ی آن قسمت از احکام و قوانین است که به‌عللی به‌وسیله بنیانگذار دین بیان نشده است.

اما خلافت از نظر دانشمندان اهل تسنن یک منصب عرفی و عادی است و

هدف از این مقام جز حفظ کیان ظاهری و شئون مادی مسلمانان چیزی نیست<sup>۱</sup>، خلیفه وقت از طریق مراجعه به افکار عمومی برای اداره‌ی امور سیاسی و قضایی و اقتصادی انتخاب می‌شود و شئون دیگر و بیان آن قسمت از احکامی که در زمان پیامبر ﷺ مجمل مطرح شده و نیاز به توضیح دارد، به عهده‌ی علما و دانشمندان اسلام است.

بنابراین اختلاف نظر در حقیقت خلافت، دو جناح مختلف در میان مسلمانان پدید آمد و آنان به دو دسته تقسیم شدند و تا به امروز این اختلاف باقی است.

بنا بر نظریه اول «نظریه شیعه» امام در قسمتی از شئون، با پیامبر شریک و یکسان است و شرایطی که برای پیامبری لازم است برای امامت نیز لازم است، و آن شرایط عبارتند از:

۱. همان طوری که پیامبر باید معصوم باشد یعنی در تمام دوران عمرش گناه نکرده و در بیان احکام و حقایق دین و پاسخ به پرسش‌های مذهبی مردم دچار خطا و اشتباه نشود، امام نیز باید چنین باشد و دلیل هر دو یکی است.

۲. پیامبر باید داناترین فرد نسبت به شریعت باشد و هیچ نکته‌ای از نکات مذهب بر او مخفی نباشد، امام نیز، از آنجا که تکمیل‌کننده‌ی دین و بیان‌کننده‌ی آن است باید داناترین فرد نسبت به احکام و مسائل دین باشد.

۳. نبوت مقامی است انتصابی نه انتخابی و پیامبر را باید خدا معرفی کند و از طرف او به مقام نبوت نصب گردد زیرا تنها اوست که معصوم را از غیر معصوم

تمییز می‌دهد. امامت نیز از این جهت همچون نبوت است یعنی خلیفه‌ی پیامبر رانیز می‌باید خداوند معین می‌فرماید.

این شرایط سه گانه همانطور که در پیامبر معتبر است در جانشین او نیز معتبر است.

ولی بنابر نظریه دوّم هیچ یک از شرایط نبوت در امامت لازم نیست، نه عصمت لازم است، نه عدالت، نه علم، نه احاطه‌ی بر شریعت، نه انتصاب، نه ارتباط با عالم غیب، بلکه کافی است که خلیفه و امام در سایه‌ی هوش خود و مشاوره‌ی با سایر مسلمانان، بتواند شکوه و کیان اسلام را حفظ کند و با اجرای قوانین جزایی امنیت را برقرار کند و غیر مسلمانان را به وسیله جهاد به اسلام دعوت کند و بدین وسیله در گسترش اسلام بکوشد.

البته این بحث، که آیا جانشین پیامبر باید از سوی خداوند منصوب شده باشد یا به انتخاب مردم است، یک بحث اعتقادی است و در جای خود دلیل‌های دو طرف کاملاً مطرح شده و برای کسانی که بخواهند پیگیری کنند راه باز است.

ولی ما در این جا صرفنظر از دلیل‌های دو طرف، می‌خواهیم بر اساس محاسبات اجتماعی بررسی کنیم و ببینیم شرایطی را که آن روزها بر اسلام و جهان حاکم بود، بر اساس آن شرایط، حفظ دین و قوانین شرع با کدام یک از دو نظریه مطرح شده امکان دارد.

بدون تردید اگر کسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی و مخصوصاً سیاسی زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در نظر بگیرد حتماً به این نتیجه می‌رسد که می‌بایست خود



پیامبر ﷺ در حال حیات خویش، مشکل جانشینی را حل کند و آن را به انتخاب امت واگذار نکند و سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت ایجاد می‌کند که جانشین پیامبر ﷺ به وسیله‌ی خدا و از طریق خود پیامبر ﷺ تعیین شود، زیرا جامعه‌ی اسلامی پیوسته از ناحیه‌ی یک مثلث «روم و ایران و منافقان داخلی» در زمان رسول خدا ﷺ به جنگ و فساد و ایجاد اختلاف تهدید می‌شد و حتماً مصالح امت ایجاد می‌کرد که پیامبر ﷺ با تعیین رهبری سیاسی، همه‌ی امت را در برابر دشمن خارجی در برابر صف واحدی قرار دهد و زمینه‌ی نفوذ دشمن و تسلط او را (که اختلافات داخلی نیز به آن کمک می‌کرد) از بین ببرد. اینک توضیح این مطلب:

یک ضلع از این مثلث را امپراتوری روم تشکیل می‌داد این قدرت بزرگ در شمال جزیره مستقر بود و پیوسته فکر پیامبر ﷺ را به خود مشغول می‌داشت و آن حضرت تا لحظه مرگ از فکر روم بیرون نرفت، نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین رخ داد، این برخورد به شهادت سه فرمانده بزرگ اسلام، یعنی جعفر طیار، زیدبن حارثه و عبدالله بن رواحه و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی شد.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر موجب جرأت ارتش قیصر شد و هر لحظه بیم آن می‌رفت که مرکز حکومت نوپای اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت، پیامبر ﷺ در سال نهم هجرت با سپاه سنگینی به سوی کرانه‌های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند، در

این سفر سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت خود را باز یابد و حیات سیاسی خود را تجدید کند. اما این پیروزی نسبی پیامبر ﷺ را قانع نساخت و چند روز پیش از رحلت خود ارتش اسلام را به فرماندهی اسامه بن زید مأمور کرد که به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم مثلث، امپراتوری ایران بود، می دانید که خسرو ایران از شدت خشم نامه‌ی پیامبر ﷺ را پاره کرد و سفیر پیامبر ﷺ را با اهانت از کاخ و کشور بیرون کرده بود و حتی به استنادار یمن نوشته بود که پیامبر ﷺ را دستگیر کند و در صورت امتناع او را بکشد.

خسرو پرویز اگرچه در زمان رسول خدا ﷺ درگذشت، اما موضوع استقلال ناحیه‌ی یمن (که مدّت‌ها مستعمره‌ی ایران بود) از چشم خسروان ایران دور نبود و هرگز کبر و نخوت به سیاستمداران ایران اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمل کنند.

خطر سوم خطر منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان در تلاش بودند. تا آنجا که قصد جان پیامبر ﷺ را کرده، می خواستند او را در راه تبوک به مدینه ترور کنند، گروهی از آنان با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا ﷺ نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند، قرآن کریم در سوره‌ی طور آیه های «۳۰ تا ۳۲» به این مطلب اشاره فرموده است.

پس از درگذشت پیامبر ﷺ ابوسفیان دست به ترفند شومی زد و خواست از طریق بیعت با حضرت علی رضی الله عنه مسلمانان را به صورت دو جناح رو در روی هم

قرار دهد و از آب گل آلود استفاده کند. اما حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که از نیت پلید او آگاه بود دست رد به سینه او زد و گفت: به خدا سوگند، تو جز ایجاد فتنه و فساد، هدف دیگری نداری و تنها امروز نیست که می خواهی آتش فتنه بیفروزی، بلکه مکرر خواسته ای شر به پا کنی، بدان که مرا نیازی به تو نیست.<sup>۱</sup>

قدرت تخریبی منافقان به حدی بود که قرآن بارها از آنها در سوره های آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند.

آیا با وجود چنین دشمنان نیرومندی که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای جامعه ی نوپدید اسلامی پس از خود، رهبری دینی و سیاسی و... تعیین نکند؟ محاسبات اجتماعی به روشنی معلوم می دارد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید با تعیین رهبر از بروز هر نوع اختلاف پس از خود جلوگیری می کرد و با پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار وحدت اسلامی را بیمه می ساخت. پیشگیری از هر نوع حادثه ی ناگوار و اینکه پس از درگذشت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر گروهی نگوید باید امیر از ما باشد جز با تعیین رهبر امکان پذیر نبود.

این محاسبه ی اجتماعی ما را به درستی و استواری نظریه «انتصابی بودن مقام رهبری پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» هدایت می کند. شاید به این جهت و جهت دیگر بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از نخستین روزهای بعثت تا واپسین دم حیات، مکرراً مسئله



جانشینی را مطرح می‌کرده و جانشین خود را هم از آغاز رسالت و هم در پایان آن، معین کرده است.

آن حضرت، نه تنها در آغاز رسالت، بلکه به مناسبت های مختلف، در سفر و حضر به ولایت و جانشینی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح کرده است، ولی هیچ یک آن‌ها از نظر عظمت و صراحت و قاطعیّت به پای «حدیث غدیر» نمی‌رسد، اینک واقعه غدیر را به تفصیل ذکر می‌کنیم.

### جریان غدیر خم

پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سال دهم هجرت برای انجام فریضه و تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت فرموده، این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مصادف شد و از این جهت آن را «حجّة الوداع» نامیدند. افرادی که به شوق همسفری و یا آموختن مراسم حج همراه آن حضرت بودند تا صد و بیست هزار نفر تخمین زده شده‌اند.

مراسم حج به پایان رسید و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راه مدینه را در حالی که گروهی انبوه او را بدرقه می‌کردند و جز کسانی که در این مراسم از مکه به او پیوسته بودند همگی در رکاب او بودند، در پیش گرفت. چون کاروان به پهنه‌ی بی‌آبی به نام «غدیر خم» رسید که در سه میلی «جُحْفَه» قرار دارد، بیک وحی فرود آمد و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمان توقف داد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز دستور دادند که همه از حرکت باز ایستند و باز ماندگان فرا رسند. کاروانیان از توقف ناگهانی به ظاهر بی‌موقع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این منطقه

بی آب، آن هم در نیم روزی گرم که حرارت آفتاب بسیار سوزنده و زمین کاملاً تفتیده بود، در شگفت ماندند. مردم با خود می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است و در اهمیّت فرمان همین بس که به پیامبر ﷺ مأموریت داده است که در این وضع نامساعد همه را از حرکت باز دارد و فرمان خدا را ابلاغ فرماید.

فرمان خدا به رسول گرامی ﷺ طی آیه زیر نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر این کار را نکنی، رسالت خدای را به جای نیاورده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند.»

دقت در آیه توجه ما را به نکات زیر جلب می کند:

۱. فرمانی که پیامبر ﷺ برای ابلاغ آن مأمور شده بود آن چنان خطیر و عظیم بود که هرگاه پیامبر ﷺ (بر فرض محال) در رساندن آن ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد رسالت الهی خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این مأموریت رسالت وی تکمیل می شد.

البته روشن است وقتی می فرماید «آنچه را بر تو فرود آمده است ابلاغ کن و اگر آن را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای» مقصود از «آنچه را بر تو فرود آمده است» تمام آیات قرآن و همه ی احکام نبوده، زیرا اگر پیامبر ﷺ





تمام آیات را ابلاغ نمی کرد، روشن بود که رسالت را انجام نداده و چنین مطلب روشن و بدیهی نیاز به تهدید نداشت که درباره‌ی آن آیه ای فرستاده شود، بلکه بدون تردید منظور از «آنچه را بر تو فرود آمده است» ابلاغ یک موضوع خاصی است که از نظر اهمیّت در حدّی است که اگر ابلاغ نشود، گویا هیچ پیامی ابلاغ نشده است.

بنابراین باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته باشد.

۲. از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احتمال می داد که ممکن است با انجام این مأموریت، آسیبی از جانب مردم به آن حضرت برسد به همین جهت خداوند برای تقویت اراده‌ی آن حضرت می فرماید: «و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند» اکنون باید دید از میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع مأموریت داده اند کدام یک به مضمون آیه نزدیکتر است.

محدثان شیعه و همچنین سی نفر از مفسران بزرگ اهل سنت (که مرحوم علامه امینی نام و خصوصیات این سی نفر را در کتاب الغدير بیان فرموده است) گفته اند: که این آیه در غدیر خم نازل شده است و طی آن خدا به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأموریت داده که حضرت علی عَلِيٌّ را به عنوان «مولای مؤمنان» معرفی کند.<sup>۱</sup>

بدون تردید، ولایت و جانشینی امام پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از موضوعات خطیر و پر اهمیتی بود که جا داشت ابلاغ آن کامل کننده رسالت باشد و خودداری از

بیان آن، مایه‌ی نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از نظر محاسبات اجتماعی و سیاسی گرفتار ترس شود. زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند حضرت علی عَلِيٌّ که بیش از سی و سه سال از عمر او نگذشته بود بر گروهی که سن و سال آن‌ها از او به مراتب بالاتر بود بسیار گران بود، گذشته از این خون بسیاری از بستگان همین افراد که دور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گرفته بودند، در صحنه های بدر و احد و... به دست حضرت علی عَلِيٌّ ریخته شده بود و حکومت چنین فردی بر مردم کینه توز بسیار سخت خواهد بود.

به علاوه، حضرت علی عَلِيٌّ پسر عمو و داماد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و تعیین چنین فردی برای خلافت از نظر افراد کوتاه بین به یک نوع تعصب خانوادگی تعبیری شده است. ولی با توجه به تمام این زمینه های نامساعد، اراده‌ی حکیمانه‌ی خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری نهضت را با نصب حضرت علی عَلِيٌّ تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنمایی پس از او تکمیل سازد. اکنون شرح واقعه غدیر را بی می گیریم:

آفتاب داغ نیمروز هجدهم ماه ذی حجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می تابید و گروه انبوهی که تاریخ تعداد آن‌ها را از هفتاد تا یکصد و بیست هزار نوشته است، در آن محل به فرمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گرد آمدند و در انتظار حادثه‌ی تاریخی آن روز به سر می بردند و در حالی که از شدت گرما رداها را به دو نیم کرده، نیمی بر سر و گردن و نیم دیگر را زیر پا انداخته بودند در آن لحظات

حساس طنین اذان ظهر سراسر بیابان را گرفت و ندای تکبیر مؤذن بلند شد، مردم خود را برای انجام نماز ظهر آماده کردند و پیامبر ﷺ نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه که سرزمین «غدیر خم» نظیر آن را هرگز ندیده و نخواهد دید، به جا آورد و سپس به میان جمعیت آمد و منبر بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود قرار گرفت و با صدای بلند خطبه ای به شرح زیر صادر کرد:

ستایش از آن خداست، از او یاری می‌خواهیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می‌کنیم و از شرّ نفس‌های خویش و بدی کردار هایمان به‌خدایی پناه می‌بریم که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست، خدایی که هر کس را هدایت کرد برای او گمراه کننده ای نیست. گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیست، و محمد ﷺ بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست.

هان ای مردم، نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم و من مسئولم و شما نیز مسئول هستید، درباره‌ی من چه فکر می‌کنید؟ یاران پیامبر ﷺ گفتند: گواهی می‌دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ کرده ای و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و در این راه بسیار کوشیدی، خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر اکرم ﷺ وقتی مجدداً آرامش بر جمعیت حکمفرما شد، فرمود: آیا شما گواهی نمی‌دهید که جز خدا، خدایی نیست و محمد ﷺ بنده‌ی خدا و پیامبر اوست؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیز بدون

شک فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در خاک پنهان شده‌اند زنده خواهد کرد؟

یاران پیامبر ﷺ گفتند: آری آری، گواهی می‌دهیم.

پیامبر ﷺ ادامه داد:

من در میان شما دو چیز گرانبها به‌یادگار می‌گذارم، چگونه با آن‌ها معامله خواهید کرد؟ ناشناسی پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود:

ثقل اکبر (یعنی آن گرانبهای مهم تر) کتاب خداست که یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگرش در دست شماست. به کتاب او چنگ بزنید تا گمراه نشوید. و ثقل اصغر (یعنی آن گرانبهای کوچک تر) عترت و اهل بیت من است، خدایم به‌من خبر داده که دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند. هان ای مردم، بر کتاب خدا و عترت من پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع پیامبر ﷺ دست حضرت علی عَلِيٍّ را گرفت و بالا برد تا جایی که سفیدی زیر بغل او بر همه‌ی مردم نمایان شد<sup>۱</sup> و همه حضرت علی عَلِيٍّ را در کنار پیامبر ﷺ دیدند و او را به‌خوبی شناختند و دریافتند که

---

۱- پیراهن‌های مردم مناطق عربی چون نوعاً گرمسیر است، بلند است و قسمت زیر بغل آن را چاک می‌دهند که هوا وارد شود، و کمتر عرق کنند، در نتیجه وقتی دست را بلند کنند، سفیدی زیر بغل نمایان خواهد شد

مقصود او از این اجتماع، مسئله ای است که مربوط به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است و همگی با اشتیاق خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گوش فرا دهند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

هان ای مردم، سزاوارترین فرد بر مؤمنان که از خود آن مؤمن بر خودش سزاوارتر باشد کیست؟

پاسخ دادند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادامه دادند:

خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آن ها از خودشان «أولی» و سزاوارترم، هان ای مردم «هرکس من مولا و رهبر او هستم، علی عَلَيْهِ السَّلَام هم مولا و رهبر اوست»

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این جمله آخر را سه بار تکرار کرد<sup>۱</sup> و سپس ادامه داد:

پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی عَلَيْهِ السَّلَام را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی عَلَيْهِ السَّلَام را دشمن بدارد، خدایا یاران علی عَلَيْهِ السَّلَام را یاری کن، دشمنان او را خوار و ذلیل گردان، پروردگارا علی عَلَيْهِ السَّلَام را محور حق قرار ده.

سپس افزود:

لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این امر مطلع کنند. هنوز آن اجتماع با شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر

۱- بنا به آنچه که احمد بن حنبل در مسند خود نوشته است پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این جمله را چهار بار تکرار

کرد. «مسند أحمد حنبل، ج ۴، ص ۲۶۸»

گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشارت داد که خداوند امروز دین خود را تکمیل کرد و نعمت خویش را بر مؤمنان به تمامی ارزانی داشت:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ

دیناً﴾

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند شد و فرمود:

خدا را سپاسگزارم که دین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از من خشنود شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جایگاه خود فرود آمد و یاران او، دسته دسته به حضرت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک می گفتند و او را مولای خود و مولای هر مرد و زن مؤمن می خواندند، در این موقع حسان ابن ثابت، شاعر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخواست و این واقعه‌ی بزرگ تاریخی را در قالب شعری زیبا عرضه کرد و به آن رنگ جاودانه بخشید، و از چکامه‌ی معروف او فقط به دو بیت می پردازیم:

«فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَاماً وَ هَادِيّاً

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَ لِيَهُ فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيّاً»

«پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: برخیز که من تو را به پیشوایی مردم و راهنمایی آنان پس از خود برگزیدم، هر کس که من مولای او هستم، علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز مولای اوست. مردم! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستداران واقعی علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ باشید.»

آنچه نگارش یافت، خلاصه این جریان بزرگ تاریخی بود که در مدارک دانشمندان اهل سنت وارد شده است البته در کتاب های دانشمندان شیعه به طور گسترده تر بیان شده است. مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج، خطبه‌ی مشروحی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که علاقه مندان می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

بازگویی جریان غدیر در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ در بیان مسلمانان به گونه ای است که کمتر حادثه ای همچون رویداد غدیر اینگونه مورد توجه دانشمندان مختلف از محدث و مفسر و متکلم و فیلسوف و خطیب و شاعر و تاریخ نویس قرار گرفته است.

جامعه اسلامی در قرن های گذشته آن را یکی از اعیاد مذهبی شمرده‌اند و شیعیان هم اکنون نیز این روز را عید می‌گیرند.

از مراجعه به تاریخ به خوبی استفاده می‌شود که روز ۱۸ ذی‌حجه در میان مسلمانان به نام روز عید غدیر معروف بوده است تا آنجا که «ابن خلکان» درباره‌ی «مستعلی ابن المستنصر» می‌گوید: در سال ۴۸۷ هجری در روز عید غدیر که روز هجدهم ذی‌حجه است مردمی با او بیعت کردند و «العُبَیدی» درباره‌ی «المستنصر بالله» می‌نویسد:

وی در سال ۴۸۷ هجری دوازده شب به آخر ماه ذی‌حجه باقی مانده بود که در گذشت. این شب همان شب عید غدیر است<sup>۱</sup> نه تنها «ابن خلکان» این شب

۱- وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۰، ج ۲، ص ۲۲۳

را عید غدیر می‌نامد بلکه «مسعودی»<sup>۱</sup> و «تعالی»<sup>۲</sup> نیز این شب را از شب‌های معروف در میان امت اسلامی شمرده‌اند.

ریشه‌ی این عید و اینکه این روز را مسلمانان عید گرفتند به‌خود روز عید غدیر باز می‌گردد و کاری که آن روز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مهاجرین و انصار، بلکه به خانواده‌ی خود دستور دادند که بر علی عَلِيٍّ وارد شوند و به‌او در مورد چنین فضیلت بزرگی تبریک بگویند. «زید بن ارقم» می‌گوید: نخستین کسانی که از مهاجرین با علی عَلِيٍّ بیعت کردند ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر بودند و آن روز مراسم تبریک و بیعت تا مغرب ادامه داشت.

در اهمیت این رویداد تاریخی همین اندازه کافی است که صد و ده نفر از اصحاب، حدیث غدیر را نقل کرده‌اند. البته این مطلب به‌آن معنی نیست که از آن گروه زیاد تنها همین تعداد حادثه را نقل کرده‌اند بلکه تنها در کتاب‌های دانشمندان اهل سنت نام صد و ده نفر به‌چشم می‌خورد. درست است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنان خود را در اجتماع صد هزار نفری ایراد فرمودند. ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند و از آنان حدیثی نقل نشده است و گروهی از آنان نیز که این جریان را نقل کرده‌اند، تاریخ موفق به‌درج آن نشده است و اگر هم درج کرده به‌دست ما نرسیده است.



۱- التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۸۲۲

۲- ثمار القلوب، تعالی، ص ۵۱۱



در قرن دوم هجری که عصر «تابعان»<sup>۱</sup> است هشتاد و نه تن از آنان به نقل این حدیث پرداخته‌اند. راویان حدیث در قرن های بعد تمامی از علما و دانشمندان اهل سنت هستند و سیصد و شصت نفر از آنان این حدیث را در کتاب های خود آورده‌اند و گروه زیادی به صحّت و استواری آن اعتراف کرده‌اند.

در قرن سوّم نود و دو دانشمند، در قرن چهارم چهل و سه، در قرن پنجم بیست و چهار، در قرن ششم بیست، در قرن هفتم بیست و یک، در قرن هشتم هجده، در قرن نهم شانزده، در قرن دهم چهارده، در قرن یازدهم چهارده، در قرن دوازدهم سیزده، در قرن سیزدهم دوازده و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را نقل کرده‌اند.

گروهی نیز تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده بلکه در باره‌ی اسناد و مدارک آن مستقلاً کتاب هایی نوشته‌اند.

طبری مورّخ بزرگ اسلامی در کتابی به نام «الولایة فی طریق حدیث الغدیر» نوشته، این حدیث را از بیش از هفتاد طریق از پیامبر ﷺ نقل کرده است.<sup>۲</sup>

«ابن عقده کوفی» در رساله‌ی «ولایت» این حدیث را از صد و پنج نفر نقل کرده است.<sup>۳</sup>

---

۱- تابعان به کسانی می‌گویند که زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک نکرده و آن حضرت را ندیده‌اند، بلکه فقط اصحاب پیامبر ﷺ را دیده‌اند، بنابراین اصحاب به کسانی گفته می‌شود که حضور پیامبر ﷺ را درک کرده و با آن حضرت هم‌نشین بوده‌اند.

۲- الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۳۱۳

۳- همان، ص ۳۱۵

«ابوبکر محمد بن عمر بغدادی» معروف به «جعابی» این را از بیست و پنج طریق نقل کرده است.<sup>۱</sup>

تعداد کسانی که مستقلاً پیرامون خصوصیات این جریان تاریخی کتاب نوشته‌اند بیست و شش نفر است.

دانشمندان شیعه درباره‌ی این واقعه بزرگ، کتاب‌های ارزنده‌ای نوشته‌اند که جامع‌ترین آن‌ها، کتب تاریخی «الغدیر» است که به دست توانای نویسنده‌ی نامی اسلامی علامه مجاهد مرحوم آیه الله امینی نگارش یافته است. و در تحریر این بخش از زندگانی امام علی علیه السلام از این کتاب شریف استفاده‌ی فراوانی به عمل آمده است.

در اینجا بررسی حوادث عمده‌ی زندگانی امیر مؤمنان علیه السلام تا روزی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم زنده بودند به پایان می‌رسد. اما با رویدادهای بزرگ که سازنده‌ی شخصیت امام یا بازگوکننده‌ی عظمت روح و استواری ایمان آن حضرت بوده برخورداریم و در خلال آن با فضائل انسانی و سجایای اخلاقی وی تا حدی آشنا شدیم.

## ۲۵ سال سکوت

سی و سه سال از عمر گرانبهای حضرت علی علیه السلام گذشت و در این مدت کوتاه به عنوان بزرگ‌ترین قهرمان و عالی‌ترین و درخشنده‌ترین چهره‌ی اسلام شناخته شد، در حوزه‌ی اسلام هیچ فردی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فضیلت و

۱- الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۳۱۶



تقوا و علم و دانش و جهاد و کوشش در راه خدا و کمک به بینوایان به مرتبه‌ی حضرت علی علیه السلام نبود، و در همه جا، در حجاز و یمن سخن از شجاعت و قهرمانی و فداکاری و جانبازی و مهر و مروت شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام بود.

با توجه به این خصوصیات می‌بایست پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نیز محور اسلام و در مرکز مدیریت جامعه‌ی اسلامی باشد، اما وقتی صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم خلاف آن را می‌یابیم. زیرا امام بر اثر شرایط خاصی که ایجاد شده بود از صحنه اجتماع به طور خاصی کناره گرفت و سکوت اختیار کرد و به وظایف فردی و سازندگی افراد پرداخت.

فعالیت‌های امام علیه السلام در این دوره در امور زیر خلاصه می‌شد:

۱. عبادت خدا، آن هم به صورتی که در شأن شخصیتی مانند حضرت علی علیه السلام بود تا آنجا که امام سجاد علیه السلام عبادت شگفت‌انگیز خود را در برابر عبادت‌های جدّ بزرگوار خود نا چیز می‌دانست.

۲. تفسیر قرآن و حلّ مشکلات آیات و تربیت شاگردانی مانند ابن عباس، که بزرگترین مفسّر اسلام پس از امام علیه السلام به شمار می‌رفت.

۳. پاسخ به پرسش‌های دانشمندان غیر مسلمان به ویژه یهودیان و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تحقیق درباره اسلام رهسپار مدینه می‌شدند و سولاتی مطرح می‌کردند. اینگونه سولات پاسخگوئی جز حضرت علی علیه السلام پیدا نمی‌کرد زیرا تنها و تنها او بود که هم بر قرآن و هم بر تورات و

انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی تسلط کامل داشت، بدین ترتیب باید بگوئیم اگر در آن دوران حساس آن حضرت نبود و در برابر اینگونه سوالات پاسخ نمی فرمود، جامعه اسلامی دچار سرشکستگی شدید می شد و به همین جهت بود که وقتی امام ع به اینگونه سوالات پاسخ روشن و قاطع می داد خلیفه‌ای که پس از پیامبر ص جای آن حضرت نشسته بود چنان خوشحال و مسرور می شد که بی اختیار فریاد می زد اگر تو نبودی من هلاک شده بودم.

۴. حوادثی بعد از رسول خدا ص برای افراد پیش می آمد که حکم آن نه در قرآن به گونه صریح و روشن دیده می شد و نه در فرمایشات پیامبر ص سخن می یافتند که بتواند روشن و قاطع، حکم آن جریان را بفرماید، و اگر در میان اصحاب رسول خدا ص شخصیتی مانند حضرت علی ع نبود که به گواهی خود پیامبر ص داناترین امت و آشناترین آن‌ها به احکام و قضاوت و داوری بود، یافت نمی شد، زندگی برای بسیاری از مسلمانان سخت، و در مجموع از نظر فرهنگ قرآن و دین مبین اسلام، اینگونه مسائل غیر قابل حل جلوه می کرد.

در مورد داوری‌های حضرت علی ع در آن زمان در موارد مختلف، کتاب‌های مستقلی نوشته شده که با مطالعه آن‌ها، کاملاً نقش علمی و عظمت مقام آن بزرگوار و اینکه تنها و تنها او بود که می توانست اینگونه مشکلات را حل کند، روشن می شود.

برای نمونه، جوانی آمده و به خلیفه می گوید به داد من برس، مادرم را نه ماه در شکم گرفته و زائیده ولی بعد از زایمان مرا از خود دور کرده و می گوید تو

فرزند من نیستی و من هرگز شوهر نکرده‌ام خلیفه آن زن را احضار می‌کند، او همچنان مادر بودن خود را نسبت به این جوان انکار می‌کند خلیفه از او شاهد می‌خواهد، چهل نفر شاهد می‌آورد که این زن تابه‌حال همسری نداشته و در نتیجه این جوان دروغ می‌گوید، جوان بیچاره راهی زندان می‌شود در حالی که با صدای بلند گریه می‌کند و هیچ دادرسی را برای خود نمی‌بیند ولی ناگهان در وسط راه چشم آن جوان به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌افتد و گریه کنان دامن حضرتش را گرفته جریان را به عرض می‌رساند حضرت دستور می‌دهد او را برگردانید نزد خلیفه تا من ببایم، وقتی حضرت می‌آیند و جریان را از زبان آن زن و برادرانش و شاهد‌های دروغین می‌شنوند به طرز بی سابقه‌ای حضرت آنچنان توطئه را کشف می‌کنند که فریاد خلیفه بلند می‌شود «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» اگر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نبود هر آینه عمر از بین رفته بود.<sup>۱</sup>

برای اینکه خوانندگان محترم در به دست آوردن کیفیت داوری آن حضرت به‌زحمت نیفتند جریان را ادامه می‌دهیم:

حضرت پس از شنیدن سخن جوان و دفاع آن زن و گواهی شاهد‌ها رو کردند به برادران آن زن و فرمودند بدین ترتیب خواهر شما هنوز دوشیزه است و همسری انتخاب نکرده، گفتند آری فرمودند اجازه می‌دهید من برای او همسری انتخاب کنم و این خانم را به عقد شرعی مردی درآورم؟ گفتند مانعی ندارد و از

خود آن زن نیز اجازه یا وکالت گرفتند. سپس فرمودند حالا که این زن با این جوان هیچگونه ارتباطی ندارد و یک زن و مرد بیگانه اند، من این خانم را برای این جوان عقد می‌کنم و بعد از خواندن صیغه‌ی عقد، این دو زن و شوهر خواهند بود، وقتی حضرت می‌خواستند صیغه‌ی عقد را بخوانند ناگهان فریاد زن بلند شد، خدا را خدا رای ابوالحسن آیا می‌خواهی مرا به همسری فرزندم درآوری به خدا او فرزند من است.

فریاد این زن تمام حاضران را به‌شگفت درآورد و با توجه از او پرسیدند جریان چگونه بوده است؟ گفت من در چند سال قبل با مردی چوپان که از نظر موقعیت خانوادگی به قبیله ما نمی‌خورد ازدواج کردم و ثمره آن ازدواج این فرزند بود ولی بعد از زایمانم برادرانم سخت مرا عتاب کردند و گفتند این فرزند و پدرش را باید رها کنی و من به اصرار آنها از شوهرم جدا شدم و فرزندم را رها کردم.<sup>۱</sup>

ملاحظه فرمائید، یک روانشناس ماهر به گونه‌ای بی سابقه با استفاده از «وجدان» زن او را به اقرار درآورد و این مشکل خانوادگی آنها را به‌سادگی حل فرمود.

۵. وقتی دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره‌ای از مشکلات دیگر با بن بست روبه رو می‌شد امام علیه‌السلام یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی

خاصی مشکلات را از سر راه آنان بر می‌داشت و راهی را که باید در پیش بگیرند معین می‌فرمود، برخی از این مشاوره‌ها در نهج البلاغه و کتابهای تاریخ نقل شده است.

۶. تربیت و پرورش انسان‌هایی که دلی پاک و روحی آماده برای پیشرفت در جهت بندگی خدا داشتند، تا در پرتو رهبری امام علیه السلام بتوانند قلّه‌های کمالات معنوی را فتح کنند و آنچه را که با دیده‌ی خاطر نمی‌توان دید با دیده‌ی دل و چشم باطنی ببینند.

۷. کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان، تا آنجا که امام علیه السلام با دست خود باغ احداث می‌کرد و قنات استخراج می‌نمود و سپس آنها را در راه خدا وقف می‌کرد.

اینها فعالیت‌های چشمگیر امام علیه السلام در این بیست و پنج سال بود، ولی با کمال تأسف، تاریخ نویسان بزرگ اسلام به این بخش از زندگی امام علیه السلام اهمّیت شایانی نداده، خصوصیات و جزئیات زندگی حضرت علی علیه السلام را در این دوره درست ضبط نکرده‌اند، در حالی که آنان وقتی به زندگی فرمانروایان بنی‌امیه و بنی‌عبّاس وارد شوند آنچنان به دقت و به طور گسترده سخن می‌گویند که چیزی را فروگذار نمی‌کنند.

آیا جای تأسف نیست که خصوصیات زندگی بیست و پنج ساله امام علیه السلام در حاله‌ای از ابهام باشد ولی تاریخ جفاکار یا نویسندگان جنایتگر مجالس عیش و نوش فرزندان معاویه و مروان و خلفای عباسی را با کمال دقت ضبط کنند و

اشعاری را که در این مجالس می خواندند و سخنان بیهوده‌ای که میان خلفا و رامشگران ردّ و بدل می شد و رازهایی را که در دل شب برده از آنها فرو می افتاده به عنوان تاریخ اسلام، در کتاب‌های خود درج کنند؟ نه تنها این قسمت از زندگی آنها را تنظیم کرده اند، بلکه جزئیات زندگی حاشیه نشینان و کارپردازان و تعداد احشام و اغنام و خصوصیات زر و زیور و نحوه آرایش زنان و معشوقه های آنان را نیز بیان کرده‌اند.

### نخستین برگ ورق می خورد

آن گاه که سر مبارک پیامبرگرمی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر سینه‌ی امام عَلَيْهِ السَّلَام بود، روح او به ابدیت پیوست. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام این جریان را در یکی از خطبه های تاریخی خود چنین شرح می دهد:

«یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حافظان تاریخ زندگی او هستند به خاطر دارند که من هرگز لحظه‌ای از خدا و پیامبر او سربیزی نکرده‌ام، در جهاد با دشمن که قهرمانان فرار می کردند و گام به عقب می نهادند، از جان خویش در راه پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دریغ نکردم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جان سپرد در حالی که سرش بر سینه‌ی من بود و بر روی دست من جان از بدن او جدا شد و من برای تبرک دست بر چهره‌ام کشیدم، آنگاه بدن او را غسل دادم و فرشتگان مرا یاری می کردند، گروهی از فرشتگان فرود آمده و گروهی بالا می رفتند و مهمه‌ی آنان که بر جسد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز می خواندند، مرتب به گوش می رسید، تا اینکه او را در آرامگاه خود نهادیم. هیچ کس در حال حیات و مرگ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از من به



او سزاوارتر و شایسته‌تر نیست»<sup>۱</sup>

در گذشت پیامبر ﷺ گروهی را به سکوت فرو برد و گروهی دیگر را به تلاش‌های مرموز و مخفیانه واداشت. پس از رحلت رسول خدا ﷺ نخستین مطلبی که مسلمانان با آنان روبه‌رو شدند موضوع تکذیب مرگ پیامبر ﷺ از جانب عمر بود! غوغائی در برابر خانه‌ی پیامبر ﷺ بر پا کرده بود و افرادی را که می‌گفتند پیامبر ﷺ فوت کرده است تهدید می‌کرد، هر چه عباس و ابن ام‌مکتوم «از اصحاب رسول خدا» از قرآن آیاتی می‌خواندند که در آن آیات به امکان فوت پیامبر ﷺ اشاره شده، مؤثر نمی‌افتاد، تا اینکه دوست او ابوبکر که در بیرون مدینه به سر می‌برد آمد و چون از ماجرا آگاه شد با خواندن آیه‌ی ۳۰ از سوره زمر: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» «تو می‌میری و دیگران نیز می‌میرند» که قبل از او دیگران نیز تلاوت کرده بودند عمر را خاموش کرد.

هنگامی که حضرت علی عَلِيٌّ مشغول شستن بدن مبارک رسول خدا ﷺ بود و گروهی از اصحاب او را کمک می‌کردند و در انتظار پایان یافتن غسل بودند و خود را برای نمازگزاردن بر پیکر مبارک آن حضرت آماده می‌کردند، ماجرای پیر غوغای «سقیفه‌ی بنی ساعده»<sup>۲</sup> برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ بر پا شد در آنجا جمعی از انصار (مسلمانان اهل مدینه) و برخی از مهاجرین (کسانی که از

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۲- محلی کوچک دارای سقف در مدینه مربوط به قبیله بنی ساعده که سران قبیله برای تصمیم‌گیری در

امور مربوط به قبیله آنجا جمع می‌شدند.

مکه همراه رسول خدا ﷺ به مدینه آمده بودند) مانند ابوبکر و عمر و ابو عبیده، جسد پیامبر ﷺ را که برای غسل آماده می‌شد ترک کردند و در سقیفه دور هم جمع شدند و پس از ردّ و بدل کردن الفاظ و برخوردهای لفظی و احیاناً فیزیکی، ابوبکر با پنج رأی به عنوان جانشین رسول خدا ﷺ انتخاب شد، در حالی که از مهاجران جز آن سه نفر از انتخاب او آگاه نبودند.

«ماجرای سقیفه و سخنانی که در آنجا ردّ و بدل شد و سرانجام ابوبکر به گفته بعضی از دانشمندان اهل سنت حتی با یک رأی که آن هم از سوی عمر انتخاب شد، یکی از بحث‌های اصولی تاریخ اسلام است که نه تنها بعد تاریخی داشته بلکه از نظر اعتقادی نیز قابل تأمل است، و بزرگان ما همه این ماجرا را نکته به نکته از قول خود دانشمندان اهل سنت نقل کرده و در جای خود به بحث و گفتگو نشسته‌اند از حوصله این نوشتار بیرون است، زیرا ما در اینجا به نقل تاریخ بسنده می‌کنیم و لی تحلیل آن را به عهده‌ی شما خواننده می‌گذاریم به این امید که این خود انگیزه‌ای برای مطالعه‌ی کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده باشد و سرانجام راز و رمز بزرگترین و طولانی‌ترین خط اختلاف بین مسلمین را از گوشه‌ی همان سقیفه و با توطئه همان چند نفر معدود به دست آورید.»

در این گیرودار که امام علیؑ به شستن رسول خدا ﷺ مشغول بود، و انجمن سقیفه نیز به کار خود مشغول بود، ابوسفیان که شمّ سیاسی نیرومندی داشت به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان به نزد حضرت علیؑ آمده و پیشنهاد

کرد: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم»<sup>۱</sup> و دست تو را به عنوان خلیفه مسلمانان بفشارم که هرگاه من با تو بیعت کنم دیگر یک نفر از فرزندان عبدمناف با تو مخالفت نخواهد کرد و اگر آنان با تو بیعت کنند کسی از قریش از بیعت کردن با تو تخلف نمی کند و سرانجام تمام عرب تو را به فرمانروایی می پذیرند» و لی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعتنائی به گفته او نکرده فرمودند: «من فعلاً مشغول غسل دادن و کفن و دفن پیامبرم» ابوسفیان رفت و دوباره آمد و این بار عباس عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم با خود همراه کرد، و دو نفری این پیشنهاد را به حضرت دادند. حضرت پیشنهاد عباس را هم رد کردند و بیان شیوا و گفتاری حکیمانه در برابر پیشنهاد آن دو ایراد کردند که عین فرمایش آن حضرت در نهج البلاغه ضبط شده است.<sup>۲</sup>

چیزی نگذشت که صدای تکبیر به گوش آنان رسید، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جریان را از عباس پرسیدند عباس گفت: «نگفتم که دیگران در بیعت گرفتن بر تو سبقت می جویند؟ و گفتم تو دستت را بده تا با تو بیعت کنم ولی تو حاضر نشدی و دیگران بر تو سبقت جستند.»

---

۱- بیعت یعنی دست به دست فردی دادن و به این وسیله در راستای دستورات آن فرد و انجام آن متعهد شدن. قبل از اسلام رسم بود فردی که به عنوان رئیس انتخاب می شد، به این گونه آن فرد را نسبت به انجام کارهایش تقویت می کردند و بیعت کنندگان خود را نسبت به او مطیع دانسته و تابع اوامر او بودند. اسلام هم این رسم را پذیرفت ضمن این که انتخاب رئیس و حاکم در اسلام از سوی خداوند است و به انتخاب مردم نیست ولی همین که مسلمانان با این عمل تعهد بیشتری نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در خود احساس کنند ارزش دارد.

## چرا پیشنهاد ابوسفیان و عباس رد شد؟

بدون تردید، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ابوسفیان را که از دشمنان دیرینه اسلام بود، می‌شناختند و می‌دانستند که او نقشه‌ی نادرستی در سر می‌پروراند «همانطوری که بعدها خود و فرزندان‌ش کمر بر نابودی اسلام و مسلمین بستند» و می‌خواهد بدینوسیله در بین مسلمین اختلاف بیندازد و اگر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن روز پیشنهاد او را می‌پذیرفتند و در خانه در بسته دو نفر با آن حضرت بیعت می‌کردند، تاریخ درباره‌ی این بیعت همان داوری را می‌کرد که امروز درباره‌ی بیعت با ابوبکر دارد زیرا زمامداری حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از دو صورت بیرون نبود یا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ امام و زمامدار تعیین شده‌ی از جانب خداوند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود یا نه، در صورت نخست نیازی به بیعت گرفتن نداشت و رأی گرفتن برای خلافت آن حضرت، تا به وسیله رأی مردم او خلیفه شود، یک نوع بی‌اعتنائی به حکم خداوند و تعیین الهی شمرده می‌شد و موضوع خلافت را از مجرای نصب الهی و این که زمامدار و جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید از طرف خدا تعیین گردد، خارج می‌ساخت و امر زمامداری امت اسلامی را یک مقام انتخابی قرار می‌داد و روشن است که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که سال‌ها در میدان‌های نبرد جان خویش را در کف گرفته و برای تثبیت اسلام و احکام قرآن آنقدر فداکاری نموده حاضر نمی‌شود به سادگی این حکم الهی تحریف شود. و در فرض دوّم با بیعت ابوسفیان و عباس، آن حضرت خلیفه شود آن‌هم در خانه‌ای در بسته و به دور از انبوه مسلمانان و بعد از بیعت

آن دو نفر، جمعی را اجیر می‌کردند تا از مردم برای آن حضرت بیعت بگیرند، خلافت اسلامی همان رنگ را می‌گرفت، که با روی کار آمدن ابوبکر، به‌خود گرفت، زیرا نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین یار ابوبکر، خلیفه‌ی دوم عمر بود که پس از مدت‌ها وقتی از نحوه‌ی انتخاب ابوبکر یادش آمد گفت:

«كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلَتَّتْ وَ فِي اللَّهِ شَرُّهَا» «یعنی انتخاب ابوبکر برای زمامداری کاری عجولانه بود که خداوند شرش را باز داشت.»<sup>۱</sup>

و از همه مهم‌تر اینکه ابوسفیان در پیشنهاد خود کوچک‌ترین حسن نیت نداشت و نظر او جز ایجاد اختلاف و دودستگی و کشمکش در میان مسلمانان و استفاده از آب گِل آلود و بازگرداندن عرب به دوران جاهلیت و خشکاندن نهال نوپای اسلام نبود.

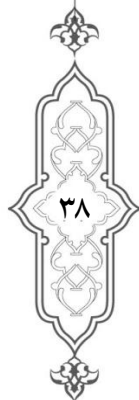
او وارد خانه‌ی حضرت علی عليه السلام شد و اشعاری چند در مدح آن حضرت سرود و سپس پیشنهاد خود را بیان کرد ولی حضرت به طور کنایه به نیت ناپاک او اشاره کرده و فرمود: «تو در پی کاری هستی که ما اهل آن نیستیم»

طبری در تاریخ خود می‌نویسد: علی عليه السلام او را ملامت کرد و گفت: «تو جز فتنه و آشوب هدف دیگری نداری، تو مدّت‌ها بدخواه اسلام بودی، مرا به نصیحت و پند تو و افراد سواره و پیاده تو نیازی نیست.»<sup>۲</sup>

۱- تاریخ طبری، ابن جریر طبری، ج ۲، ص ۲۰۵ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۸

ابوسفیان، اختلاف مسلمانان را درباره‌ی جانشینی پیامبر ﷺ به خوبی دریافت و درباره‌ی آن چنین ارزیابی کرد:

«طوفانی می‌بینم که جز خون چیز دیگری نمی‌تواند آن را خاموش کند.»<sup>۱</sup>



## خودآزمایی

- ۱- علّت تغییر در مأمور ابلاغ قطعنامه پیامبر ﷺ چه بود؟
- ۲- قطعنامه پیامبر ﷺ چه تأثیری برافکار مشرکین مکه داشت؟
- ۳- نظریه شیعیان درباره‌ی جانسینی پیامبر ﷺ چیست؟
- ۴- مسأله خلافت از نظر دانشمندان اهل سنت چگونه است؟
- ۵- مثلث تهدید در زمان رسول خدا ﷺ از چه ناحیه‌هایی بود؟
- ۶- علّت نامگذاری «حجّة الوداع» چیست؟
- ۷- شأن نزول آیه‌ی ۳ سوره مائده چیست؟
- ۸- نخستین مهاجرینی که در روز غدیر با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند چه کسانی بودند؟
- ۹- فعالیت‌های حضرت علی علیه السلام در دوران ۲۵ سال سکوت چه بود؟
- ۱۰- چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیشنهاد ابوسفیان و عباس را رد کردند؟

